

ما و میراث عاشورا

یکم

با پایان یافتن ایام سوگواری سیدالشهداء علیه السلام (و نیز مناسبت های حزن انگیز و اسپین روزهای ماه صفر) بجاست، نگاهی دوباره و تحلیلی به آیین های عزاداری و به طور کلی به موضع و عملکردمان در قبال گنجینه عظیم عاشورا و جنبش زاینده و فزاینده کربلا بیفکنیم.

تردید نیست که آنچه در عاشورای شصت و یک هجری در سرزمین کربلا رخ داد، یکی از ناب ترین و الهام بخش ترین پرده های تاریخ انسانیت و یکی از بزرگترین جلوه های ایمان مذهبی است؛ رویدادی پر از حماسه و احساس و آمیزه ای از معنویت و اخلاق، عدالت طلبی و آخرت جویی، وفاداری و وفاداری توأم با معرفت و بصیرت؛ جایی که زمین و آسمان و ملک و ملکوت به یکدیگر پیوند خوردند؛ انسان هایی را می توانستی در اوج ملکوت ببینی و خدا را می توانستی در نگاه هایی معصوم و پاک، و در گام هایی محکم و استوار، و در دل هایی گسسته از هر نوع تعلق و وابستگی، حاضر و فاعل ببینی. تنها دل مشغولی این افلاکیان خاک نشین دو چیز بود: خشنودی خدا و آزادی بندگان خدا؛ به خدا برسند و انسان هایی را از نادانی و سرگستگی و از ستم کاری جباران برهانند و به خدا برسند: «و خون خود را بی دریغ، در راه تو پیشکش کرد تا بندگانت را از نادانی و سرگستگی گمراهی نجات دهد». (فرازی از زیارت اربعین) این نجات بخشی نه از نوع فداء مسیحی - بنا به یک تقریر - است که خدایی انسان شود، سپس قربانی گردد، تا انسان ها را بی آن که بخوانند و بکوشند، از قید و بند گناه ازلی، گناه نخستین نیای انسان ها که معلوم نیست چرا و چگونه دامن گیر نسل آدم شده است، رها سازد. بنا به این سرمشق، تنها کنش مؤثر و مریدانه انسان ها در این است که به این فدیة و به بشارت مسیح بگردند و مشمول فیض گشته، عادل شمرده شوند.

نجات بخشی امام حسین علیه السلام از آن روست که راه را می نمایاند و الگویی جاودانه را عرضه می دارد که برای همه انسان ها، در همه زمان ها و مکان ها می تواند الهام بخش و جهت دهنده باشد و این انسان ها هستند که به فراخور قوت ایمان و ظرفیت فاهمه خود می توانند از این مائده آسمانی برخوردار شوند، اما نه فقط با ایمان آوردن صرف به این حماسه و طلایه دار آن یا با گریستن تنها؛ که با پیوستن به این حرکت و با گام برداشتن در این راه و پای بندی به همه ارزش های ایمانی و انسانی تبلور یافته در این واقعه که همان بازگشت به توحید ناب و عدالت فراگیری است که پیامبران حاملان و داعیان آن بوده اند و جانشینان و پیروان حقیقی آنان نیز کوشندگان در راه آن.

دوم

در مواجهه با میراث بزرگ کربلا همواره کسانی راه افراط یا تفریط را پیموده اند؛ برخی به این رویداد آنچنان ابعاد اساطیری یا غیبی ای داده اند که آن را واقتدا به آن را دست نیافتنی و ناشدنی کرده اند. جنبه های الهی و غیبی این نهضت به هیچ وجه نمی تواند، مورد انکار قرار گیرد. دست غیب را بر فراز همه هستی و همه فرازهای تاریخ می توان دید. آنجا که مردان خدا در راه خدا گام برمی دارند و همه شائبه های غیر الهی را از اقدام خود دور می سازند، دست غیبی را آشکارتر می توان حس کرد، اما رهنمونی غیبی و دستگیری های الهی هرگز نباید به گونه ای درک و تلقی شوند که ابعاد زمینی و جوانب انسانی پدیده های طبیعت و کنش های انسان نادیده گرفته شوند. چنین درک نامتعادلی به ویژه در جایی که پیشوایانی در کارند که هر گام و اقدام آنها مبنا و معنای رفتار پیروان آنهاست، به واقع نه تنها خدمتی به اهداف آنان نیست، بلکه کوششی است - آگاهانه یا ناآگاهانه - برای تهی کردن مجاهدت های آنان از مضامین اثرگذار و معانی حرکت آفرین و جهت دهنده. قیامی که نتوان از آن تفسیری زمینی و تکلیف ساز و مسؤولیت آفرین به دست داد، به دینچه های تاریخ و تاریکخانه های خیال می پیوندد و کارکردهای آن حداکثر به ذهن و درون محدود می شود و راهی به عین و برون نمی یابد. شاید همین نوع تلقی ها جمعی از دانشوران و فقیهان را بر آن داشته است تا به جای تلقی حماسه حسینی به عنوان مبنا و منبعی ارزشمند برای استنباطات فقهی آن را «قضیه فی واقعه» و نمونه ای منحصر به فرد بدانند که با سازوکارهای فقهی قابل تبیین نیست و بنابراین، نمی تواند قابل

تعمیم و مبنای عمل باشد (ر.ک: جواهر الکلام، ج ۱، ص ۲۹۵ و نیز نقد شهید مطهری بر این دیدگاه در مجموعه آثار، ج ۷، ص ۱۰۹).

از دیگر سو، در میان کسانی که تفاسیر اسطوره‌ای یا غیبی را نپسندیده‌اند و به تفاسیر مناسب با مذاق فقهی یا ذائقه‌های بشری رو آورده‌اند، برخی را می‌بینیم که به گونه‌ای دیگر یا از متن تاریخی واقعه‌طف دور شده‌اند، یا رسالت اصلی پیشوایان دین را نادیده گرفته‌اند. از این قبیل هستند تفاسیر ایدئولوژیکی که قیام امام حسین علیه السلام را در محدوده چارچوب‌های از پیش تعیین شده و در خدمت دیدگاه‌ها یا انگیزه‌های خاص بررسیده‌اند. در تفاسیر ایدئولوژیکی، پژوهشگر پیش از مواجهه با موضوع پژوهش، براساس نگرشی که به هستی و انسان پیدا کرده و بر مبنای توصیه‌ها و بایدها و نبایدهایی که خود را بدانها ملزم ساخته است، به مطالعه و تحقیق می‌پردازد و - آگاهانه یا ناآگاهانه - چشم خود را بر بسیاری از واقعیات عینی و شواهد تاریخی می‌بندد و بیش از آن که از آن پدیده یا واقعه الهام بگیرد و داده‌هایی را استنباط نماید، آن موضوع را در خدمت تلقی از پیش تعیین شده و تغییرناپذیر قرار می‌دهد. حکومت‌ها، مکاتب فکری، احزاب سیاسی و جنبش‌های انقلابی غیرمتکی بر مبانی استوار معرفتی و دینی، فراوان، از این دست تحلیل‌ها را می‌آفرینند و دستاویز خود قرار می‌دهند.

سوم

واقعیت این است که هر تبیینی که از این حماسه به دست داده می‌شود، باید از دو مؤلفه شواهد کافی تاریخی و نیز هم‌خوانی با فلسفه امامت و رسالت امامان شیعه برخوردار باشد. چرایی امامت، و رسالت پیشوایان دینی - و نیز تفکیک رسالت‌های اصلی و فرعی - را به دوشیوه لئی و ائی می‌توان به دست آورد: کندوکاو در منابع دینی و آثار کلامی - فلسفی و تأمل در تحقیق‌های تاریخی مختلف امامت در دو قرن و نیم آغاز اسلام. هرگز نباید درباره رفتارهای پیشوایان معصوم داوری‌هایی به دست دهیم که با مفاد و لوازم براهین قطعی امامت سازگاری نداشته باشند؛ همچنان‌که در شناخت رسالت اصلی پیشوایان دینی و آنچه قوام‌بخش و هویت‌دهنده وجود و دوام امامت آنان است، نمی‌توان مثلاً ماجرای کربلا را فقط در مد نظر قرارداد. توضیح این سخن را به فرصت دیگری وامی‌گذاریم.

در نظر گرفت که قطعه قطعه کردن آن و نداشتن کلی نگرایی در بررسی آن به سرگردانی محققان و مؤمنان انجامیده، با این اعتقاد ما در مورد امامان شیعه نمی سازد که آنها در مشروعیت و راهبری از خاستگاه یگانه و مشترکی برخوردارند و هرگز ویژگی های شخصی یا استنباط های فردی آنها در تصمیم های دینی آنها اثرگذار نبوده است و هر امامی اگر در موقعیت امام دیگر قرار می گرفت، دقیقاً همان کاری را می کرد که امام دیگر انجام می داد. ثانیاً، گذشت زمان و مشاهده فرجام همه نهضت ها و جنبش های فکری، باطنی، غلوگرا و انقلابی شیعی که به تدبیرها و هدایت های امامان شیعه علیهم السلام تن ندادند، به خوبی نشان می دهد که امامان شیعه، خواه آنجا که به رویارویی صریح و مسلحانه با ستم پیشگان پرداختند و خواه آنجا که خود را از اینگونه رویارویی ها کنار کشیدند و به مبارزه علمی و فرهنگی و تحکیم زیرساخت های فکری تشیع و پرورش ذهن و جان شیعیان رو آوردند، همواره بر حق و صواب بوده اند. میراث عظیم امامت که در لابلای بی شمار منابع مکتوب شیعی، برجا مانده و بسط و گسترشی که تشیع یافته است - و نیز حتی دوام اسلام در کلیت آن و گسترش و عمق آن در سراسر جهان - بهترین گواه درایت الهی امامان ماست.

اما نهضت امام حسین علیه السلام الگوی ماندگاری شد، برای همه مسلمانان که اگر در جایی اصل کیان اسلام یا جامعه و نظام اسلامی در معرض خطر قرار گرفت، از هیچ فداکاری و ایثاری نباید فروگذاری کرد و با تمام وجود - و فارغ از هر پیامد و نتیجه ای - باید در برابر تمامیت کفر و نفاق ایستاد؛ همچنان که سیره ائمه اطهار علیهم السلام پس از ماجرای کربلا نشان داد که رسالت اصلی امام نه در چند هدف محدود و مقطعی سیاسی یا غیر سیاسی؛ که در یک هدف والا خلاصه می شود: هدایت فکری، علمی و تربیت اخلاقی و معنوی انسان ها که مهم ترین رکن حفظ اسلام است و هیچ نظام سیاسی و نظم اجتماعی ای نمی تواند اسلامی باشد و اسلامی بماند، مگر آن که بر دوش انسان هایی خودساخته و هدایت شده قرار داشته باشد و هیچ اقدام و مبارزه ای و هیچ قدرت و اقتداری بدون اتکا به چنین انسان هایی، نه می آرد و نه اسلامی و معنوی می ماند.

در عین حال، ترکیبی از قیام امام حسین علیه السلام و سکوت و قعود معنادار دیگر امامان معصوم همواره این نکته را به پیروان آن بزرگواران گوشزد کرده و این فرهنگ را در عمق جان ها و ذهن های ایشان رسوخ داده است که همیشه از حکومت های ناحق فاصله بگیرند و همواره دشمنی با جباران زمانه را در جان و روان خود پیروانند و همواره

مترصد و آماده آن باشند تا در اولین فرصت مناسب همه خشم خود را بر سر مستکبران و دشمنان واقعی دین و انسانیت فرو ریزند.

چهارم

هر کسی که در برابر سیره معصومان علیهم السلام قرار می‌گیرد و مناقب و فضائل آنها را از نظر می‌گذراند، طبیعی است که نسبت به آنها حالت تکریم و تعظیم یافته، بدانها تعلق عاطفی شدیدی پیدا کند؛ درشادی‌هایشان شادان گردد و در فقد و مصائب آنها اندوهگین و گریان شود. این احترام قلبی و تعلق عاطفی در کنار توصیه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نصوص دینی‌ای که بزرگداشت اولیای دین و حضرات معصومین را از تعظیم شعائر الهی و مایه تقوای دل‌ها، و مودت آنها را پاداش رسالت و موجب یافتن راهی به سوی خدا دانسته است، مسلمانان به ویژه شیعیان را به گرمی داشت و فیات و موایید پیامبر اکرم و خاندان پاک آن حضرت سوق داده است. چنین گوهرشناسی و قدردانی‌ای را باید ستود و پاس داشت. اما این ستایش و پاس داشت نباید به معنای نادیده گرفتن نقاط ضعف و کاستی‌هایی باشد که به این آیین‌های مذهبی راه یافته است. آنچه شهید بزرگوار، استاد مطهری در قبال تحریفات عاشورا که بیشتر ناظر به همین آیین‌ها بود، انجام داد، همواره باید الگوی دانشوران دینی در مواجهه با بدعت‌ها، زیاده‌روی‌ها و انحراف‌هایی باشد که این مراسم و دیگر آیین‌های ارجمند دینی را از اهداف اصلی و عمق واقعی آن دور ساخته است. نیاز به تأکید ندارد که آیین‌های تجلیل از ائمه اطهار علیهم السلام به ویژه ایام سوگواری سالار شهیدان حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام فرصت گرانمایه‌ای است که بیش از هر موقعیت دیگری، شیفتگان اهل بیت را گرد هم می‌آورد و دل‌های آنان را نرم و پذیرای مواعظ و معارف می‌نماید؛ آیا در چنین فرصت‌هایی، بسنده کردن به گریستن و گریاندن، آن هم به هر نحوی و با استفاده از هر امکانی ولو غیر شرعی یا غیر متعارف، یا اکتفا کردن به مناقب و فضائل، آن هم با خروج از حد اعتدال و ورود در حریم غلو و شرک، یا استفاده‌های خاص، محدود و مقطعی از این مناسبت‌ها - مثلاً برای پیش‌بردن مطلوب‌های خاص و گذرا - کاری حکیمانه و خدایسندانه است؟ آیا نباید از چنین فرصت‌هایی برای نزدیک کردن بیشتر مردم به معارف عمیق دینی و به سیره افتخارآمیز و راهگشای پیشوایان دین استفاده کرد؟ آیا باید این امکان عظیم و این منبرگرانقدر به سادگی و با همه ظرفیت‌هایش در اختیار برخی از مداحان و سخنرانانی قرار گیرد که یا از توان علمی قابل اتکایی برخوردار نیستند یا به

هیچ روی، مصالح جهان اسلام و نظام اسلامی را نمی‌شناسند و پاس نمی‌دارند؟ عزاداری‌ها و هر آیین دینی و مذهبی دیگری در عین حالی که باید به انسجام درونی و استواری اعتقادی پیروان آن دین یا آن مذهب خاص بینجامد، نباید به گونه‌ای سامان داده شود که به شکاف میان این مجموعه و دیگر جماعت‌های مذهبی و دینی بیانجامد. به تعبیری روشن‌تر و مشخص‌تر، آیین‌های مذهبی شیعیان نباید به گونه‌ای ترتیب داده شود، که شکاف و گسست میان شیعیان و دیگر مسلمانان را عمیق‌تر و گسترده‌تر کند. قیام و نهضتی را که برای حفظ و دوام اسلام و جامعه اسلامی - و نه لزوماً مذهب خاص یا گروهی از مسلمانان - شکل گرفته است، نباید به گونه‌ای گرامی بداریم که گویا در تشخیص هدف اصلی یا دشمن و افعی دچار اشتباه شده‌ایم و عملاً به جای آن که ستم‌پیشگان و کافران و ملحدان دین‌گریز و اسلام‌ستیز را از خود برانیم و دل‌هایشان را بلرزانیم، دیگر مسلمانان را از خود دور سازیم.

مبنا قراردادن حفظ کیان اسلامی و تمامیت جامعه مسلمانان - که عملاً به استحکام و تقویت جامعه شیعی نیز درون جامعه بزرگ‌تر اسلامی خواهد انجامید - آیین‌ها و مناسبت‌های دینی ما را معنادارتر و جهت‌دارتر خواهد کرد. در این صورت، هم در تعیین اولویت‌ها - که کدام مناسبت را مقدم بشماریم و بیشتر گرامی بداریم - و هم در شیوه و مضامین آیین‌های مذهبی سنجیده‌تر عمل خواهیم کرد.

نکته دیگری که در اینجا توجه به آن، مهم تواند بود، این است که آیا در نوع مناسبت‌های دینی و مذهبی و حجم مراسم‌ها و آیین‌هایی که بدان مناسبت‌ها برگزار می‌شود، ما نیازمند نوعی مدیریت و تدبیر نیستیم؟ آیا تکثیر این مناسبت‌ها و بسط و تفصیل این آیین‌ها دقیقاً و عمیقاً به اهداف والایی که باید در پی آنها باشیم، خدمت می‌کند؟ آیا در امور راجح و شایسته نباید حدّ نگهداشت؟ آیا به دیگر عبادت‌ها و دیگر وظایف و رسالت‌هایمان در سطح حداقل، اهتمام ورزیده‌ایم؟ آیا این نیز نشان از آن ندارد که مدیریت آیین‌های مذهبی ما در دست کسانی افتاده است که نه با حقایق دینی آشنایی عمیقی دارند و نه اوضاع زمانه و مصالح مهم‌تر را می‌شناسند؟ و سرانجام آن‌که آیا وقت آن نرسیده است که ما در قبال موارث عظیم و گرانبه‌رمان رفتارهای بسامان‌تر و سنجیده‌تری را صورت دهیم؟